

علاقه استراتژیک آمریکا به یک خمینی دیگر

کوروش عرفانی

contact@korosherfani.com

اخیرا در رسانه‌های مختلف و از جمله در رادیو فردا، در سایت و رادیو بی بی سی به ناگهان مطالب فراوانی در باره حسین خمینی، نوه روح الله خمینی، بیان می‌شود.¹ چنین اقدامی کنجکاوی را بر انگیخته و این سوال را مطرح می‌سازد که آیا برآستی این دو کشور روی وی بعنوان یک شخصیت مناسب جهت بدست گرفتن رهبری اعتراضات در ایران حساب می‌کنند؟ آیا آمریکا و انگلیس در صددند که او - یا امثال او - را سوار بر جنبش اعتراضی داخل کشور کنند و یا اینکه این پدیده‌ای است گذرا؟ مقاله حاضر تلاش می‌کند به این سوالات پرداخته و به معنای سیاسی حرکت فوق در چهارچوب مبارزات اپوزیسیون خارج از کشور بپردازد.

کمبود رهبری و خطرات آن

از مدتها پیش نیروهای داخل و خارج از کشور که در جستجوی بر انداختن جمهوری اسلامی هستند، با تمام تفاوتها و تنوع دیدگاهی و مبارزاتی خود، بر سر یک واقعیت به اشتراک نظر رسیده‌اند: کمبود رهبری سبب شده جنبش کنونی نتواند بصورت منسجم و همگانی عمل کند. هرچند که در مقاطعی رهبری جمعی از طریق رسانه‌ها تا حدی این خلاء را پر می‌کند اما این تنها جنبه تاکتیکی و گذرا دارد. در نتیجه پراکندگی و نبود هدایت مرکزی، خیزشها در این سوی و آنسوی کشور، توسط دستگاه سرکوب نظام مهار می‌شود.

از طرف دیگر شاهدیم که خیزشهای کوچکی که در اقصی نقاط ایران به وقوع می‌پیوندند همگی از درجه‌ی بالایی از رادیکالیسم برخوردارست. در همین دو هفته گذشته، چند موردی که گزارش آن به خارج از کشور درز پیدا کرده است، در نجف آباد اصفهان، در منطقه مرتضی‌گرد در جنوب تهران، در اروندکنار و نیز در ماهشهر² شاهدهی بر این مدعاست. در این چهار مثال که در اعتراض به مسائل صنفی شکل گرفته خیزشها به سرعت سیاسی و بسیار رادیکال شده است. همگی این اعتراضات توأم با حمله و تخریب مراکز دولتی و درگیر شدن با نیروهای رژیم بوده است. این رادیکالیسم اجتماعی در حال حاضر شیوه قهرآمیز مبارزه را بعنوان اصل بدیهی رفتار و عمل معترضین تعیین

¹ { HYPERLINK "http://www.bbc.co.uk/persian/iran/030807_mf-khomeini.shtml" }

{ HYPERLINK "http://www.radiofarda.com/transcripts/iran/2003/08/20030810_1930_1312_1742_FA.asp" }

² { HYPERLINK "http://216.55.151.46/index.asp?ID=6045&Subject=News" }

{ HYPERLINK "http://216.55.151.46/index.asp?ID=5996&Subject=News" }

{ HYPERLINK "http://www.zagros.info/Gozaresh/Gozaresh-html/gozaresh-199.htm" }

می‌کند.

درجه بالای کنش فعال در خیزشهای ماه‌خرداد و تمایل حاضران به برخورد فعال در این چند حرکت اعتراضی روزهای اخیر شاخص‌هایی هستند تا در یابیم بستر مناسب اجتماعی برای پیش بردن یک مبارزه قهرآمیز توده‌ای بوجود آمده است. وقتی خاتمی از آینده نظام اظهار نگرانی می‌کند صد البته اشاره‌ای به گزارشهای وزارت کشور در مورد این جو تندرو برانداز دارد. جویی که در آن قیام اجتماعی رادیکال رژیم جمهوری اسلامی مانند یک قصر کاغذی فرو خواهد ریخت.

این رادیکالیسم اجتماعی همچنین تمامی تنوری بافیهای ذهنی مبارزه مسالمت آمیز و نافرمانی مدنی و از این دست را بی اعتبار ساخته و غیرواقع‌گرا بودن مدافعان این تئوریاها را به روشنی نشان می‌دهد. این نکته برای نظریه‌پردازان، مبلغان و مدافعان روش مبارزه مسالمت آمیز یک زنگ خطر محسوب می‌شود و آنها را در یک موقعیت متناقض قرار می‌دهد :

بحث مبارزه مسالمت آمیز دیگر در میان نیروهای کنش‌گر جامعه جایگاه و اعتباری ندارد و فقرا، حاشیه‌نشین‌ها، بیکاران و جوانان معترض ایرانی دیگرگوششان به سفارش مبارزه با اهدای دسته گل به ماموران رژیم بدهکار نیست. از این پس، دفاع از مبارزه مسالمت آمیز برای تغییر رژیم در ایران در چشم بسیاری از نیروهای تغییرطلب به وضوح همدستی با نظام و تلاش برای تامین امنیت آن قلمداد می‌شود. از جانب دیگر، اگر مدافعان سابق روش مبارزه مسالمت آمیز بخواهند از این گفتمان دست برداشته و مروج مبارزه قهرآمیز شوند، نیروهایی را به وسط میدان مبارزه خواهند کشید که از حیث اجتماعی و طبقاتی با آنها در تضاد هستند. حضور توده‌های مسلح در جامعه، شانس به قدرت رسیدن این نیروهای سیاسی را، که تاکنون بر اساس محاسبات و مصالح طبقاتیشان از مبارزه مسالمت آمیز دفاع می‌کردند، بسیار کاهش خواهد داد. بدینگونه دفاع از مبارزه قهرآمیز برای این نیروها اصولاً نوعی نفی غرض محسوب می‌شود.

این موقعیت پرتناقض را به این گونه خلاصه کنیم :

- مدافعان مبارزه مسالمت آمیز خواهان تعویض رژیم از بالا و بدون حضور توده‌های مسلح در صحنه هستند.

- نارضایتی انباشته شده در جامعه اغلب فرصت‌های مبارزاتی را به سمت مبارزه قهرآمیز هدایت می‌کند.

- مبارزه قهرآمیز نیز مانع از به قدرت رسیدن نیروهای مدافع روشهای مسالمت آمیز می‌شود.

در این شرایط نیروهای مدافع مبارزه مسالمت آمیز چه می‌توانند بکنند ؟

برای پاسخ دادن به این سوال نخست باید بافت و ماهیت اجتماعی نیروهای مخالف مبارزه قهرآمیز را بشناسیم تا بهتر به نگرانیها و دل مشغولیهای آنها در این باره پی‌بریم.

محتوای طیف طرفداران مبارزه مسالمت آمیز :

طیف فوق که از آنان بعنوان طیف مدافعان تغییر کنترل شده نام می‌بریم از یکسو دگرگونی سیاسی را در ایران می‌خواهند و از سوی دیگر، سخت نگران وارد شدن میلیونی طبقات محروم جامعه در فرایند این دگرگونی هستند. آنها آرزو می‌کنند که رژیم جمهوری اسلامی، تحت فشارهای داخلی و خارجی، به یک فرماندم تن دهد تا از این طریق قدرت از دست گروهی به دست گروهی دیگر منتقل شود، بدون آنکه شکل‌بندی و پایه‌های اقتصادی و اجتماعی جامعه مجبور به تغییرات و دگرگونیهای اساسی شود. خواست این طیف را چنانچه قبلاً هم گفتیم می‌توان در شعار زیر پیدا کرد :

تغییر رژیم حاکم و حفظ طبقه حاکم.³

این طیف، در بخش ایرانی، بدلیل پایگاه اجتماعی و طبقاتی خود و یا بدلیل منافع که مدافع آنست نمی‌تواند نوع تغییر دیگری را در ایران تصور کند. اگر در این طیف حتی صحبت از ضرورت برخورد نظامی بیگانه با رژیم مطرح شود، باز به دلیل عدم باور به قدرت قهرآمیز توده‌ها و بخصوص به خاطر وحشت از نتایج اجتماعی آن می‌باشد.

این طیف نیروهای ایرانی و غیر ایرانی بسیار متنوعی را شامل می‌شود :
= تمام قدرتهای خارجی که می‌خواهند در صورت ناگزیر بودن از تغییر رژیم در ایران، حکومت آینده تامین کننده‌ی مطمئن منافع آنها در کشورمان باشد : مانند دولت ایالات متحده، انگلستان، اسرائیل، و دولتهای بزرگ اروپایی و صنعتی.

= جناح راست اپوزیسیون : شامل سلطنت طلبان، جمهوریخواهان مخالف مبارزه قهرآمیز، تشکلهای معتقد به اصلاحات و تغییرات تدریجی در خارج از کشور.

- مخالفان درون ساختاری نظام، شامل اصلاح‌طلبان داخلی و تشکلهای سیاسی و فرهنگی وابسته به آنان که اغلب، برای دفاع از منافع خود و سایر طبقات برتر که خواهان دگرگونی سیاسی در جامعه برای ثروت اندوزی بیشتر هستند، از این روش مبارزاتی دفاع می‌کنند.

مخرج مشترک همه این نیروهای متنوع، در داخل و خارج از کشور، باور آنهاست به اینکه بهترین شکل تغییر سیاسی در ایران، برگزاری یک همه پرسی برای تعیین نظام سیاسی آینده کشورست. بعبارت بهتر، یک جابجایی قدرت بصورت بی خطر، هدایت شده و در طی فرایندی که حضور مردم بصورت محدود و به اشکال مسالمت آمیز خود، کنترل گردیده و بطور کلی مدیریت تعویض در دست نخبگان باقی می‌ماند : نخبگان حکومتی از یک طرف و نخبگان ضد حکومتی از طرف دیگر. نوعی توافق طبقاتی برای حل یک اختلاف سیاسی.

چنین تغییری اجازه خواهد داد که ضمن باوراندن بروز یک دگرگونی در جامعه، با هدف تخلیه فشارها و نارضایتی‌ها، منطق روابط نابرابر طبقاتی در جامعه حفظ شود تا رژیم جدید بتواند سر فرصت برای مدیریت عقلایی‌تر، مدرن‌تر و ظریف‌تر این روابط در بیانیداشد و تصمیم بگیرد. به نوعی می‌توان گفت که قرارست حاکمیت سیاسی فعّالی به دلیل ناتوانیش در مدیریت جامعه‌ای به غایت نابرابر و ستمگر مسئولیت را به یک اکیپ جدید که منافع طبقاتی مشترکی با آن دارد واگذار کند. بحث بر سرکنترل جامعه‌ای است که رو به از هم پاشیدن می‌رود و این امر باید مهار شود. کاری که رژیم فعلی دیگر قادر به انجام آن نیست. تنش طبقاتی در جامعه ایران به قدری قوی است که شانس بروز انفجار اجتماعی هر روز محتمل‌تر می‌شود. این انفجار که تبلور سیاسی نارضایتیهای انباشته شده در دل جامعه فقرزده و ستم کشیده ایران است، به سرعت کشور را به سمت یک دوره از دگرگونیهای ضرورتا بنیادین خواهدبرد.

سناریو انفجار اجتماعی و خطر آن برای طیف مسالمت‌جو :

این سناریو و پیامدهای ملی و بین‌المللی آن برای سه گروه تشکیل دهنده بالا فاجعه‌ای است تاریخی :
(۱) دولتهای سرمایه‌داری غرب با حکومت سیاسی جدیدی در ایران مواجه خواهند شد، که به دلیل ماهیت و پیوند توده‌ای خود، قادر نیست به آسانی به آنها باج دهد. یعنی مجبور به دفاع از منافع اجتماعی محرومان خواهد بود و در این صورت سودهایی را که قرارست به شرکتهای غربی سرازیر کند باید در قالب تامین و رفاه اجتماعی به جامعه برگرداند. این برای سرمایه‌داری جهانی شده کنونی که از ۱۱ سپتامبر به اینسو، علنا و مشخصا، به فاز حفظ منافع خود از طریق نظامی وارد شده است، غیر قابل قبول خواهد بود. آن هم در منطقه حساسی مانند خاورمیانه و خلیج فارس، جایی که

در این باره نگاه کنید به مقاله‌ای از همین قلم با عنوان : " نقش اپوزیسیون منفردین در امروز و فردای ایران"
<http://www.koroshfani.com/neveshteha/nagshopposition.PDF>

آمریکا می‌خواهد ستاد نظامی و لجستیکی خود را برای کنترل بخش‌های مهمی از جهان مستقر سازد : آسیای مرکزی، آسیای جنوب شرقی، شبه قاره هند و خاور دور.

پس اگر در ایران یک حکومت مردمی منتج از قیام توده‌ای طبقات محروم به قدرت برسد، این طرح استراتژیک آمریکا با اشکالی جدی مواجه خواهد شد. به همین خاطر نیز در حال حاضر آمریکا و سایر هم‌دستان غربیش، به شدت مراقب این هستند که مبادا با رفتار و سیاستهای خود، مشوق یک قیام برانداز توده‌ای در ایران شوند که کنترل آن را در دست ندارند.

۲) جناح راست اپوزیسیون نیز در صورت بروز این سناریو توده پسند، آینده سیاسی و بالتبع اقتصادی خود را در داخل کشور در خطر خواهد دید. این بخش اپوزیسیون امیدواریش را روی این قرارداد است که باکنار رفتن رژیم کنونی، یک حکومت لیبرال، یا حداکثر لیبرال دمکرات، در ایران به قدرت برسد و شرایطی را فراهم کند، تا این افراد بتوانند با وارد ساختن چند صد میلیارد سرمایه‌ی خود به داخل کشور، جایگاه تاریخی خود را بعنوان طبقه برتر، در ساختار طبقاتی درونی جامعه، بازیابند و به قول خودشان " همه چیز در سر جای درست خود قرار گیرد." منظورشان بخصوص اینست که، " همه چیز در سر جای سابق خود قرار گیرد." در اینجا اشاره کنیم که این بخش از طیف فوق، قبل از هر چیز خواهان استفاده‌ی بهینه از سرمایه مالی و سرمایه فرهنگی خود در ایران است و تغییر سیاسی در داخل کشور برایش در این چشم‌انداز معنا و ضرورت دارد، در غیر این صورت، دلیلی برای تغییر رژیم نمی‌بیند و حتی از آن به بهانه "آشوب" و "جنگ داخلی" و "تجزیه کشور" اظهار نگرانی می‌کند. مشکل اینها با رژیم کنونی، بیشتر بر سر اینست که در ایران امکان تقسیم منابع داخلی و بهره‌برداری از سرمایه‌های مادی و فرهنگی (تخصص، دیپلم، عنوان و ...) خارجی، که آنها در اختیار دارند، به آسانی به ایشان داده نمی‌شود، لذا یک تغییر رژیم سیاسی را برای این منظور لازم تلقی می‌کنند.

۳) اعضای جناح اصلاح طلب که اینک در میان طبقات و اقشار مرفه جامعه جای گرفته و یا ارزشهای آنرا نمایندگی می‌کنند، به شدت نگران آن هستند که خود را در مقابل یک حرکت وسیع توده‌ای ببینند. حرکتی که پیامد آن، زیر سوال بردن چرایی روابط نابرابر اجتماعی در جامعه است. پرسشی که جایگاه بسیاری از این افراد را، که نه بر اساس لیاقت سالاری عادلانه، بلکه بواسطه خدماتشان به نظام یا روابط شخصی، در جایگاه فعلیشان هستند، مورد تردید و تغییر قرار خواهد داد. اصلاح طلبان کنونی، که به زندگی مرفه با کار کم و درآمد زیاد عادت نهادینه کرده‌اند، اینک در صددند که این شرایط را حفظ کنند و برای این منظور تغییرات محدود و معینی را در نظام و با هدف تحکیم، تثبیت و توسعه موقعیت اقتصادی و اجتماعی و افزایش پرستیژ فرهنگی خود خواهان هستند. این نیرو به شدت نخبه گرا بوده و تنها پیوندهای مقطعی با اقشاری از طبقات متوسط دارد. به شدت از طبقات محروم و فقرای جامعه دوراست و آنها را بعنوان دشمنان طبقاتی خود ملاحظه می‌کند. تمامی تلاشهای این جناح درانجام یک استحاله در درون نظام است تا بدون دست زدن به ساختارهای اجتماعی و اقتصادی، ساختارهای سیاسی را با نیازهای جدید اقتصاد جهانی و فرهنگ جهانی شده منطبق نماید.

با یک جمع بندی در می‌یابیم که دلیل حمایت این طیف از روش مبارزه مسالمت آمیز یک گرایش به شدت محافظه‌کارانه است که چندان ارتباطی به انسان‌گرایی و عدم خشونت ندارد، چرا که در گفتمان تشکیل دهندگان آن نشانه‌ای از همدردی اصیل و صادقانه با میلیونها ایرانی گرسنه، دچار سوءتغذیه، بی‌خانمان، مجبور به تن فروشی، کودک فروشی، خودسوزی و عضو بدن فروشی وجود ندارد. آنها خواهان تغییراتی در شرایط سیاسی جامعه هستند که در نهایت دستشان را در کسب منفعت اقتصادی، تامین صعود اجتماعی، جلب پرستیژ فرهنگی، حفظ و یا تسخیر پایگاههای برتر طبقه‌بندی اجتماعی و یا حل‌شدگی هر چه بیشتر در سرمایه و فرهنگ مسلط بر جهان، باز بگذارد.

رادیکالیزم اجتماعی و آشفتن خوابها

در حال حاضر اما، با توجه به حساس شدن موقعیت در جامعه و غیر قابل کنترل شدن انباشت نارضایتیها، این احتمال تقویت شده است که یک شورش اجتماعی وسیع منجر به براندازی قهرآمیز نظام از طریق یک نبرد توده‌ای بی‌مانند در جامعه شود و سناریو تعویض تحت کنترل نظام، از طریق همه‌پرسی، نقش بر آب شود. از طرفی خواست تغییر رژیم از طریق رفتارم، با مخالفت جدی جناح راست رژیم مواجه است. این جناح که با غارت منابع و ثروتهای مردم، بهشت توصیف شده در قران را در زمین برای خود ساخته است اصولا دستمایه‌ی فرهنگی لازم را ندارد تا بتواند انتقال این بهشت به خارج از مرزهای ایران را هم تصور کند، به این انتقال "مسالمت‌آمیز" رضایت دهد و خیال آمریکا، انگلستان، اتحادیه اروپا، اسرائیل، سلطنت طلبان و اصلاح طلبان را راحت سازد.

به جای پذیرش این انتقال آرام، جناح راست ترجیح می‌دهد که در مقابل مردم، سرکوب مطلق را اعمال دارد و در مقابل مخالفان "مسالمت طلب" خود، نشان دهد تا چه حد جایش محکم است و هر که را بخواهد به چوب و فلک می‌کشد. این جناح حتی درصدد بر آمده است که با تهدید اتمی، با مخاطبان خارجی خود نیز، از موضع قدرت برخورد کند. طیف تغییر طلب مسالمت جو در یک بن بست گیر کرده است. در این بین بخصوص آمریکا، که از یک منظر کلان و استراتژیک به موضوع نگاه می‌کند، نمی‌خواهد با شتاب و یا محاسبه غلط باتلاق دیگری مثل عراق برای خود در ایران بسازد. این است که همه راهها را آزمایش کرده و به قول معروف کارتهای مختلفی را بازی می‌کند. وزارت امور خارجه‌اش بطور رسمی و غیر علنی با نمایندگان خاتمی ملاقات می‌کند. برخی از نمایندگان لویبهای درون حکومتی‌اش با افرادی مانند محسن رضایی به نمایندگی از باند رفسنجانی و جواد ظریف از باند خامنه‌ای دیدارهای غیر رسمی و "تصادفی" می‌کنند و وزارت دفاعش هم سعی می‌کند از طریق سپاهیان که خود را نمایندگان واقعی سیاست خارجی جمهوری اسلامی معرفی کنند، به توافقاتی آنچنانی با حامیان و نگاهبانان نظام دست یابد. دولت آمریکا آنقدر به وحشت افتاده است که با نمایندگانی از حزب دموکرات و جناحی از کومله دیدار می‌کند و زمانی که از پایبندی مجاهدین به برخی ارزشها و اصول ناامید می‌شود برای فشار وارد ساختن به آنها، از زبان رامسفلد وزیر دفاع خود، ماجرای حشر و نشر نمایندگان این وزارتخانه را با نمایندگان سپاه پاسداران منتشر می‌کند.

برای ایجاد تغییر سیاسی مطلوب خود در ایران آمریکا تابو و خط قرمز دیگری جز نیافتادن قدرت سیاسی آینده کشور به دست یک نیروی اصیل مردمی ندارد. آخرین شاهکار سیاسی آمریکا حمایت تبلیغاتی آن از حسین خمینی بود. این اقدام مشترک با بریتانیا نشان داد که ایالات متحده می‌خواهد برای همه گزینه‌ها و یا اجبارها در ایران آمادگی لازم را پیدا کند، همه گزینه‌ها و اجبارها. با سفر حسین خمینی به عراق، که دولت جمهوری اسلامی اجازه‌اش را داد، انگلستان وی را در پناه خود گرفت و آمریکا نیز از نزدیک به بررسی این امکان پیشنهادی بریتانیا پرداخت. این دو کشور و بخصوص انگلستان، که هنوز به نظریه استعمارگرایی "ماهیت اسلامی" جوامع شرقی باور دارند، در محاسبات خود به این نتیجه رسیده‌اند که شاید، حسین خمینی بتواند، بعنوان یکی از چرخهای زاپاس، برای سناریوهای گوناگون محتمل آینده در داخل ایران، مطرح باشد. دلایل یک چنین امید و سرمایه گذاری را از جانب آمریکا و انگلستان می‌توان اینگونه تشریح کرد:

- ۱) اینکه وی نوه خمینی است و اینک بر علیه رژیم خمینی بپا خاسته است می‌تواند از حیث هیجان روزنامه‌نگاری و کنجکاوی عمومی جذاب باشد.
- ۲) وی آخوند است و می‌تواند سالاریت تشیع محافظه‌کار را در ایران و بعدها شاید در عراق حفظ کند.
- ۳) تعلق وی به مکتب روحانیت شیعه سبب می‌شود که حتی در صورت اعطای یک نقش مهم به او این اطمینان باشد که وی نمی‌تواند از محدودیتهای ذاتی خود در گذرد و به یک عنصر ضد، به معنای اصیل کلمه، تبدیل شود. همانطور که این محاسبه در مورد پدر بزرگش درست از آب درآمد. پس خطری غیر قابل محاسبه ندارد.
- ۴) اینکه وی آخوند است به ویژگیهای مذهبی جامعه پاسخ می‌دهد. (نگرش استعماری شرق شناسانه)

۵) جوان بودن و " مدرن‌گرا " بودن او می‌تواند برای نسل جوان جذابیت داشته باشد.

با این اوصاف، او می‌تواند برای آمریکا و بخصوص انگلستان، حامی واقعی تشیع در جهان، کاندیدای مناسبی جهت ایفای نقش رهبر در جنبش‌های اعتراضی کنونی جامعه ایران باشد و خلاء رهبری را پر کند. کاری که اجازه می‌دهد آمریکا ابزاری برای بدست گرفتن کنترل شدت و سمت و سوی جنبش‌های اعتراضی داخل کشور در اختیار داشته باشد و سناریوهای دیگر تعویض رژیم را نیز تحت مهار خود بگیرد. اینکه این محاسبات اصولاً درست است یا خیر بحث دیگریست، اما این امر نشان می‌دهد فلاکت و استیصال آمریکا در قبال جنبش‌براندازی مردم ایران به حدیست که وقتی لازم می‌بیند، تنبیه تکنیکی تلویزیونهای لس آنجلسی را که قدری زیادی شلوغ و بی انضباطی کرده‌اند، فراهم می‌کند و هنگامی که از رضا پهلوی که فاقد کاریزم و برندگی لازم برای رهبری است ناامید است، به سراغ نوهی مخترع اصطلاح جهانی شده "شیطان بزرگ" می‌رود. مورد حسین خمینی و حمایت ضمنی آمریکا از او بیش از آنچه به خودی خود مهم باشد، نمودیست از بی‌اعتنایی مطلق آمریکا به ارزشها و خواستهایی که میلیونها ایرانی محروم از آزادی، عدالت اجتماعی و دموکراسی برای رسیدن به آنها تلاش می‌کنند. از جمله جدایی دین از حکومت بعنوان یک خواست مشترک مردم ایران. خواستی که دولتهایی مانند بریتانیا را سخت می‌رنجانند. مذاکرات چند جانبه با چند جناح درون نظام و تراشیدن خمینی دیگر برای جنبش آزادیخواهان مردم ایران، نشان می‌دهد چگونه ایالات متحده و سایر متحدان خارجی و ایرانی او، خودخواهانه و ناجوانمردانه، حاضرند آینده و سرنوشت مبارزه یکصد ساله یک ملت هفتاد میلیونی را برای اطمینان از تامین منافع مادی خود در منطقه، فدا کنند. چیزی که با ذات و کارکردهایشان کاملاً همخوانی داشته و اصلاً تعجب برانگیز نیست، اما دانستنش سبب رفع توهم‌ها خواهد شد.

پیام این رویداد

آنچه بیان شد هم چنین فرصتی است و هشدار است برای نیروهای مبارز مردمی در داخل و خارج از کشور تا ببینند چگونه ضعف و ناتوانی آنها، برای شکل دادن به یک رهبری مردمی و دموکراتیک، سرنوشت جنبش را بی‌صاحب رها کرده و به همه گرگها و کفتارهای سیاسی فرصت تازه‌ای بخشیده است. در همین چند روز گذشته، امثال علیرضا نوریزاده، ساعتها و ساعتها، اندر فضائل و خصائص این نوه خمینی صحبت کردند و تا آنجا که افکار عمومی شنوندگان در رسانه‌های آنها اجازه می‌داد، او را از سایر روحانیون و نوهی دیگر خمینی، مبرا و تطهیر کردند. این جاده صاف کنان دولتهای آمریکا و انگلستان همیشه آماده خدمت به اربابان و خیانت به مردمشان هستند. قدرت ارتباطاتی این جریان ضد مردمی اجازه می‌دهد که ظرف چند روز، یک فرد ناشناس را به یک شخصیت مطرح در رسانه‌ها و افکار عمومی تبدیل کنند. حال آنکه در مقابل، قدرت تبلیغاتی مدافعان مردم ایران، به اندازه کافی نیست.

بیش از هر چیز وظیفه اپوزیسیون است که به این واقعیت هشدار دهنده توجه کند و ببیند چگونه در مقابل چشمانش، برای جنبشی که دهها هزار قربانی داد تا زمینه سرنوشتی این نظام را فراهم کند، جایگزین ساخته و پرداخته خود نظام را بیرون کشیده و تبلیغ می‌کنند. آنها می‌خواهند که رژیم روح الله خمینی، پس از ۲۵ سال، با یک بزک جدید و با حسین خمینی به کار خود ادامه دهد تا باز نفت و گاز و طلا و مغزها از ایران برود و ماشین جهنمی سرمایه‌داری جهانی در منطقه بچرخد. حسین خمینی که از حالا در مصاحبه‌هایش حضور نظامی سربازان آمریکا در عراق و ایران را، بعنوان نیروی آزادیبخش، حلال شرعی و حتی واجب تلقی کرده، از مهره‌های مناسب استراتژی تبدیل ایران به ستاد

عملیاتی آمریکا در آسیاست.^۴ امثال حسین خمینی و قاسم شعله سعدی کم از حالا سر تعظیم در مقابل ابرقدرت منطقه خم کرده‌اند کم نیستند.

در این میان تاکید می‌کنم که وظیفه تک تک ایرانیان است که در چهارچوب اپوزیسیون منفردین، منتظر بیدار شدن اپوزیسیون تشکیلاتی از خواب زمستانی‌اش نباشند. نیروهای مستقل می‌توانند دست در دست هم گذاشته و با تشکیل یک طیف وسیع و دمکراتیک نشان دهند که جنبش آزادیبخش مردم ایران نیاز ندارد تا تفاله‌های یک نظام منفور و رفتنی را برایش اینگونه بازیابی و بازسازی کنند. نه حسین خمینی، نه هیچ خمینی صفت دیگر نباید بتواند بر اراده و آگاهی ما، برای گرفتن عنان آینده میهن‌مان، غالب شود. تفکری که می‌خواهد نوه رضاشاه یا نوه خمینی را بر ما سوار کند ذره‌ای به پویایی و بلوغ تاریخی این ملت باور ندارد و هنوز ایرانیها را همان ایرانیان سال ۱۲۹۹ یا ۱۳۵۷ می‌داند که خود را در سال ۱۳۸۲ می‌یابند. باید نشان دهیم که این بار ایرانیان نه رضا شاه‌دوم را برمی‌تابند و نه خمینی‌دوم را، حتی اگر خواست همه قدرتهای بزرگ جهانی و در راس آنها دولت ایالات متحده آمریکا بر این مبنا باشد. قدرتهای بزرگ بر ایران آنچه را که به نفعشان است می‌خواهند اما ما بعنوان ایرانی چه می‌خواهیم؟ فراموش نکنیم جلوگیری از استقرار فرامردمی یک استبداد جدید، نخستین گام برای استقرار نهادینه آزادی در ایران است.

* *